



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



معجزات

امام حسن مجتبي عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معجزات امام حسن مجتبی (علیه السلام)

نویسنده:

حبیب الله اکبرپور

ناشر چاپی:

الف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	خلاصه ای از زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام
۹	ولادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
۹	کودکی امام حسن علیه السلام
۱۰	دوران امامت امام حسن علیه السلام
۱۱	تشدید اختلاف امام علیه السلام با معاویه
۱۲	صلح امام حسن علیه السلام با معاویه
۱۲	شهادت آن حضرت علیه السلام
۱۲	دشنام دهنده به خرس تبدیل شد
۱۴	مردی که به زن تبدیل شد
۱۷	زنده شدن دختر پادشاه و پسر وزیر
۱۸	سخن گفتن پرنده با امام حسن علیه السلام
۱۹	مردی که به قصد قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود
۲۲	درخت خشک خرما با دعای امام حسن علیه السلام سبز و بارور شد
۲۳	زیارت علی علیه السلام مدت‌ها بعد از شهادتش
۲۳	اعجاز مشابه دیگر
۲۴	مسئله ورم پای حضرت علیه السلام
۲۶	هر کدام سخت تر از دیگری
۲۸	تسبیح گفتن انار و انگور
۲۸	لباس هایی از بهشت
۲۹	سخن گفتن حضرت علیه السلام در چهارده ماهگی
۳۰	اخبار تا قیامت

- ۳۱ همسایه من دوستدار معاویه است
- ۳۲ زهر هلاهل -
- ۳۴ خبر دادن امام حسن علیه السلام از ماجرای شهادتش
- ۳۷ وصیت امام حسن علیه السلام به برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام
- ۳۸ شهادت امام حسن علیه السلام
- ۳۹ درخت خشک، سبز شده و خرما داد -
- ۴۰ دو شهر خداوند
- ۴۰ گریه ی امام حسین علیه السلام -
- ۴۱ اول ماه می رسد
- ۴۱ امام حسن علیه السلام از قاتل خبر می دهد
- ۴۲ بی وفایی کوفیان -
- ۴۳ چشمه ای به خواست خداوند
- ۴۳ تقسیم دینارها میان دشمنان علی علیه السلام
- ۴۴ پاسخ سؤال در کودکی
- ۴۴ به وعده وفا نمی کنید
- ۴۴ بارانی از مروارید
- ۴۶ فرشته ها و غذاهای بهشتی -
- ۴۶ اطلاع از قتل عثمان
- ۴۶ معجزه ای از آسمان
- ۴۷ مشاهده ی دریاها در مسجد
- ۴۸ خانه از زمین بلند شد
- ۴۸ انتقال مسجد به معجزه ی حضرت علی علیه السلام
- ۴۹ جوشیدن شیر و عسل از ستون مسجد
- ۴۹ پاسخ مارها به حضرت علی علیه السلام
- ۴۹ باد مسخر حضرت علی علیه السلام بود
- ۵۰ نشانی های جنین گاو

تهیه آب و غذا از سنگ - ۵۰

زنده کردن مرده به اذن پروردگار - ۵۰

تو امروز یا فردا کشته می شوی! - ۵۱

پاورقی - ۵۱

درباره مرکز - ۵۲

معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: معجزات امام حسن مجتبی علیه السلام / حیب الله اکبرپور ، ۱۳۳۵.

مشخصات نشر: مشهد: نشر الف ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص .

شابک: ۳۵۰۰ ریال : ۹۶۴۶۶۸۴۶۲۹ ؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ دوم: تابستان ۱۳۸۳.

یادداشت: عنوان دیگر: معجزات امام حسن علیه السلام .

یادداشت: کتاب نامه : ص ۷۹ - ۸۰.

عنوان دیگر: معجزات امام حسن علیه السلام

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم ، ۳ - ۵۰ ق . -- معجزات .

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام دوم ، ۳ - ۵۰ ق . -- احادیث .

رده بندی کنگره: BP۴۰/۶۵ الف / م ۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۱۸۱۰۳

خلاصه ای از زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام

نام: حسن

نام پدر: علی بن ابی طالب

نام مادر: فاطمه زهرا علیها السلام

شهرت: مجتبی

کنیه: ابومحمد

محل تولد: مدینه

زمان تولد: نیمه رمضان سال سوم هجری

زمان شهادت: ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در ۴۷ سالگی

محل شهادت: مدینه

دوران حیات: - عصر پیامبر حدود ۸ سال

- همراهی با پدر حدود ۳۷ سال

- عصر امامت حدود ۱۰ سال

فرزندان آن حضرت: ۱۹ فرزند شامل ۱۳ پسر و ۶ دختر

مرقد مطهر آن حضرت: در قبرستان بقیع، واقع در مدینه

[صفحه ۹]

ولادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

در پانزدهمین شب رمضان سال سوم هجری نوزادی در مدینه به دنیا آمد. که شباهت فراوانی به پدر بزرگ خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسافرت بود که کودک به دنیا آمد، حضرت فاطمه علیها السلام و همسرش حضرت علی علیه السلام با خانواده خویش منتظر بازگشت پیامبر بودند تا از سفر بیاید و نام کودک را انتخاب کند. بعد از این که رسول خدا از سفر بازآمد، دستور داد تا گوسفندی را ذبح نمایند و طفل را عقیقه کنند، سپس گوشت او را بین فقیران و تهیدستان تقسیم نمایند.

کودکی امام حسن علیه السلام

دوران کودکی آن حضرت با وقایع تلخ و جان گدازی همراه بود. هنوز هشت سال از عمر او نگذشته بود که جد بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ملکوت اعلی پیوست و امام حسن علیه السلام را در غم از دست دادن خود با کوله باری از حزن و اندوه باقی

[صفحه ۱۰]

گذشت. سال های کودکی و جوانی امام حسن علیه السلام در طول خلافت خلیفه اول، دوم و سوم سپری شد تا این که آتش خشم مسلمانان از اعمال ناشایست عثمان شعله ور شد و خانه و کاشانه ی این خلیفه دنیادوست را خاکستر ساخت.

دوران امامت امام حسن علیه السلام

دسیسه پر نیرنگ ترور امام علی علیه السلام ۱۹ ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری به انجام رسید. جهان اسلام در اضطراب و پریشانی بسیار سختی فرورفته بود. بعد از وقایع و کشمکش هایی که صورت گرفت، بهترین صحابه و انصار، مردم را به بیعت با امام حسن علیه السلام ترغیب کردند. آنان با امام حسن علیه السلام دست بیعت دادند. عبیدالله بن عباس در این باره گفت: ای مردم! این فرزند پیامبرتان و وصی شماست، پس با او بیعت کنید.

مردم امام حسن علیه السلام را از بن جان و دل دوست داشتند و این دوستی از محبت پیامبر به حسن علیه السلام و محبت خدا به کسی که پیامبر را مورد مهر قرار می داد، سرچشمه می گرفت. به این ترتیب بیعت امام حسن علیه السلام در سومین دهه از ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری انجام پذیرفت و فرمود: به سخنان من با دل و جان گوش کنید و فرمانم را پذیرا شوید، من با کسانی که با پدرم جنگیده اند نبرد می کنم و با

تشدید اختلاف امام علیه السلام با معاویه

معاویه سپاهی را که تعداد آن بالغ بر پنجاه هزار نفر ذکر نموده اند برای جنگ با امام آماده نمود و فرماندهی آن سپاه را خود به عهده گرفت. اما امام حسن علیه السلام که ذاتا صلح طلب و از جنگ گریزان بود نامه هایی به معاویه نوشت تا شاید بتواند او را به پای میز مذاکره بکشاند، اما معاویه که خود را برتر و نیروی خویش را کارآمدتر می دانست از مذاکره خودداری کرد.

در نتیجه امام حسن علیه السلام نیز تصمیم به بسیج سپاه گرفت. سپاهانی که گرد امام جمع شدند هدف مشخصی نداشتند و پای بند عقاید خود نبودند. اما سربازانی که در اطراف معاویه جمع شده بودند، غارتگرانی بودند که پای بند آئین و مسلک خاصی نبودند ولی به علت این که فرماندهان کارآمد و مصممی داشتند و خود به دنبال غنیمت بودند، ظاهرا موفقیت بیشتری در میدان نبرد می توانستند داشته باشند. بعد از آن که معاویه با بیش از پنجاه هزار نفر به سوی عراق به راه افتاد، امام حسن علیه السلام هم با قریب به چهل هزار سرباز سپاهی به سوی شام حرکت نمود. امام، قیس بن سعد بن عباده را جلودار لشکر نمود و به راه خویش ادامه دادند و روزی را در مدائن اقامت نمودند. امام در آن جا سخنانی مبسوطی برای شیعیان خود ایراد فرمود: در این هنگام خوارجی که در سپاه امام حسن علیه السلام بودند به بهانه این که او قصد صلح با معاویه را دارد بر وی شورش نمودند و طغیان کردند و گفتند: تو هم مانند پدرت کافر شده ای!!!

در حالی که هنوز هیچ گونه

مذاکره ای با معاویه صورت نگرفته بود. دامنه شورش بالا گرفت، در این هنگام یکی از خوارج از تنهایی امام استفاده نمود و به او نزدیک شد و بر ساق پای ایشان ضربه ای زد. هر چند یاران امام او را به قتل رسانیدند، اما امام مجروح و زخمی دوباره به مدائن بازگشت. حضرت از این که یاران خود را بی وفا می دید تصمیم گرفت با معاویه صلح کند. از طرف دیگر معاویه فرماندهان سپاه امام را با وعده و وعید فریب داده و آن ها را از امام دور نموده بودند.

صلح امام حسن علیه السلام با معاویه

عاقبت در بیست و پنجم ربیع الاول سال ۴۱ هجری پیمان نامه صلح بین امام و معاویه امضا گردید. اما معاویه خلف وعده نمود و به هیچ یک از تعهدات خویش عمل ننمود.

شهادت آن حضرت علیه السلام

در روایات آمده است که آن حضرت را هفتاد مرتبه مسموم نموده ولی کاری از پیش نبردند تا این که معاویه یکی از همسران وی را فریب داد و به او وعده پول و ثروت داد و گفت: که بعد از مرگ امام او را به ازدواج با پسرش یزید در خواهد آورد. امام علیه السلام چند ساعت بعد از آن که از مسموم شدنش می گذشت، احساس نمود که هنگام مرگش فرارسیده است تا این که به ملکوت اعلی پیوست.

[صفحه ۱۳]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرد و به آنان فرمود: همه شما کودکان اجتماع هستید و امید می رود که بزرگان اجتماع فردا باشید، دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید و هر کدام که حافظه قوی ندارید و نمی توانید در مجلس درس مطالب استاد را ضبط کنید آن ها را بنویسید و نوشته ها را در منزل نگاهداری کنید تا در موقع لزوم مراجعه نمایید.

دشنام دهنده به خرس تبدیل شد

در زمان امامت امام حسن علیه السلام، در شهر موصل دو برادر بودند یکی بنام عبدالصمد و یکی به نام عبدالله و همیشه از معاویه لعنه الله علیه تعریف و تمجید می کردند و در مدح معاویه اشعار زیادی می گفتند. روزی مردی از شیعیان امام حسن مجتبی علیه السلام در راهی با عبدالله دوستدار معاویه روبرو شد و با هم همراه شدند و در بین راه میان آن ها به خاطر پیشوایانشان اختلاف و درگیری پیش آمد. عبدالله می گفت: امام و خلیفه معاویه است و آن مرد شیعه می گفت: امام زمان منحصرًا حسن بن علی علیه السلام که فرزند دختر

رسول خدا و صاحب معجزه و برهان است و معاویه فاسق و ظالم است این مشاجره باعث شد با هم دست به

[صفحه ۱۴]

گریبان شوند و در حال منازعه خدمت امام حسن علیه السلام رسیدند. عبدالله گفت: ای حسن بن علی این شیعه تو بر معاویه امام و خلیفه مسلمین بی حرمتی می کند و به تدریج عبدالله صدایش را بلند کرد و به امام حسن علیه السلام نیز جسارت کرد و دشنام داد.

محبان حضرت خواستند عبدالله را بکشند، امام حسن علیه السلام فرمود با او کاری نداشته باشید و بعد به خانه تشریف بردند و یک قرص نقره آوردند. و به عبدالله دادند و فرمودند: این را بگیر و صرف معاش خود کن و فردا نیز بیا مرا دشنام بده تا یک قرص دیگر از این نقره به تو بدهم و از آمدن مضایقه نکن. عبدالله وقتی این حسن خلق را از حضرت دید به خانه اش رفت و ماجرا را برای خانواده و بستگانش نقل کرد.

آنها گفتند: تو دشنام بدهی و او در عوض به تو نقره بدهد. قطعاً او امام بر حق است سپس عبدالله به اتفاق پنجاه نفر از خانواده و وابستگانش به خدمت حضرت آمدند و دست حضرت را بوسیدند و همگی دوستدار و شیعه او شدند.

وقتی عبدالصمد برادر عبدالله متوجه جریان شد بسیار ناراحت و خشمگین شد و با عبدالله درگیر شد که او را کتک بزند اما گروهی از وابستگان عبدالله او را کتک زدند و گرفتند و زندانی نمودند. آن ملعون در آن اطاقی که محبوس بود حسن علیه السلام را دشنام می داد. روز بعد بزرگان مردم به سراغ عبدالصمد رفتند تا با

او به صحبت و مذاکره پردازند و بین او و برادرش عبدالله قضاوت و حکم کنند. وقتی در اتاق را باز کردند دیدند

[صفحه ۱۵]

عبدالصمد به خرس سیاهی تبدیل شده است این خبر به سایر مردم رسید و همه آمدند و دیدند که او به خرس سیاهی تبدیل شده است. که فقط گوش و بینی او مانند آدم است. سپس این خبر به معاویه رسید. معاویه دستور داد تا او را هر چه زودتر پنهانی بسوزانند که بیشتر از این مردم شاهد آشکار شدن این راز نشوند و اعتقاد مردم به اهل بیت علیهم السلام زیاد نشود و بدین ترتیب عبدالصمد به جهنم واصل شد اما تا قبل از رسیدن خبر به معاویه بیش از صد نفر از معاویه برگشته و شیعه امام حسن علیه السلام [۱] بودند.

[صفحه ۱۶]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: تعجب می کنم از کسانی که در غذای جسم خود فکر می کنند ولی در امور معنوی و غذای جان خویش تعقل نمی نمایند، شکم را از طعام مضر حفظ می کنند ولی باک ندارند که افکار پلیدی در روان آن ها وارد شود!

مردی که به زن تبدیل شد

[۲].

روزی عمروعاص به معاویه گفت: حسن بن علی مردی است که به زیور حیا آراسته است. مصلحت آن است که به او بگویی به منبر برو و مردم را موعظه کند. شاید وقتی به او توجه کنند حیا مانع او شود و از سخن گفتن عاجز شود. و این باعث تحقیر او گردد.

معاویه بنا به توصیه عمروعاص به امام حسن علیه السلام گفت: دوست دارم که بر منبر روی و مردم را به اوامر الهی ترغیب و از معصیت خدا بترسانی. حضرت

قبول فرمودند: و به منبر رفتند و حمد الهی و درود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جای آوردند و فرمودند: هر کسی که مرا می شناسد و یا نمی شناسد بداند که من حسن بن علی بن ابی طالبم و پسر دختر رسول خدایم. منم فرزند رسول

[صفحه ۱۷]

خدا، منم پسر نبی منذر، منم پسر رسول مبشر، منم نور دیده خیر النیین، من فرزند رسول الثقلین، من فرزند بهترین موجودات، منم فرزند خواجه کائنات، منم پسر امیرالمؤمنین، من فرزند امام المتقین، منم فرزند صاحب فضائل، منم صاحب رکن و مقام، منم صاحب مکه و منی، منم صاحب زمزم و بطحا.

وقتی حضرت این سخنان را بر روی منبر ایراد فرمود، حضار شوق و ذوق فراوانی نسبت به ملازمت و پیروی از ایشان پیدا کردند به طوری که معاویه ترسید و گفت: یا ابامحمد کافی است آن چه بیان کردی از منبر فرود آی. حضرت از منبر فرود آمدند. معاویه گفت: یا ابامحمد تصور می کنی با این سخنان خلیفه خواهی شد؟ تو کجا و خلافت کجا؟! حضرت فرمود: خلیفه آن کسی است که به امر خدا و رسول او عمل کند نه به جور و طغیان، خلیفه باید تقویت کننده اسلام باشد نه تخریب کننده آن و خلیفه آن کسی است که ترک دنیا و آن چه در آن است کرده باشد و جامه محرومی و مهمومی پوشیده باشد و آخرت را به دنیا نفروشد نه این که جماعتی را به دور خود جمع کند. و آخرت را از دست بدهد و در فسق و فساد را باز کند و دست ظلم و عدوان

به حقوق مردم دراز کند.

وقتی سخن امام حسن علیه السلام به اینجا رسید جوانی از بنی امیه که در آن جا حضور داشت طاقت نیاورد و شروع به فحش دادن و بی ادبی نسبت به حضرت و پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیه السلام نموده امام حسن علیه السلام آزرده خاطر شد و رو به آسمان کرد و

[صفحه ۱۸]

گفت: بار پروردگارا تغییر بده آن چه را که در اوست و او را از زنان قرار بده. بلافاصله دعای حضرت مستجاب شد و فی الفور ریش آن ملعون ریخت و وقتی به خود توجه کرد، دید که به زن تبدیل شده است. و جوان خاک مذلت و ادبار بر سر ریخت و حضرت امام حسن علیه السلام نگاهی با هیبت به او کرد و فرمود: از این مجلس برخیز که نشستن زن در بین مردان جایز نیست. پس از آن حضرت ساعتی متفکر بود و سپس از مجلس برخاست که بیرون بیاید. عمروعاص گفت: یا بن رسول الله بنشین و آتش غضب را خاموش کن و چند سؤال مرا جواب بده.

فرمود: سؤال کن از هر چه می خواهی.

عمروعاص گفت: کرم و نَجَدَت و مروت چیست؟

حضرت فرمود: کرم عطا کردن بدون چشم داشت دنیوی و بخشش قبل از تقاضا کردن و به خدمت نگاهداشتن نفس از محرمات و صبر کردن در همه جا بر مکروهات و مروت نگاهداشتن دین است و احتراز نفس از معایب و متابعت شیطان و قیام نمودن به ادای حقوق خواص و عوام و افشای سلام و سپس از مجلس معاویه برخاستند و به طرف منزل تشریف بردند.

معاویه به عمروعاص گفت: آن چه نباید می کردی کردی و اهل شام

را با من دشمن کردی.

عمرو عاص گفت: ای معاویه شمشیرهای اهل شام زمان جنگ با تو خواهد بود و اهل شام را با تو محبت از جهت کمال،

[صفحه ۱۹]

صلاح و نهایت تقوی و دیانت مانند مال دنیا است و از این سخنان بیم نداشته باش و بر اراده امور خود راسخ باش و بدان که امام حسن به دنیا پشت کرده و به آخرت رو کرده است و نه او به دنیا وابستگی و نه اهل دنیا را با او دلبستگی است.

و اما بعدها روزی زن آن جوانی که به زن تبدیل شد خدمت امام حسن علیه السلام آمد و بعد از گریه و زاری فراوان شفاعت شوهر ملعونش را نمود و چون بسیار بی تابی و اصرار نمود حضرت به او ترحم کرد و دعا نمود و مجدداً به صورت اول درآمد.

[صفحه ۲۰]

هر گاه یکی از شماها به برادر خود برخورد، باید محل نور از پیشانی او را ببوسد. (یعنی محل سجده).

زنده شدن دختر پادشاه و پسر وزیر

سید ولی فرزند سید نعمت الله حسینی در کتاب مجمع البحرین حدیثی طولانی شامل معجزه ای از امام حسن علیه السلام نقل می کند که خلاصه و مختصرش این است که: وزیر یکی از پادشاهان چین پسری در نهایت زیبایی و جمال داشت و پادشاه محبت زیادی به او داشت. پادشاه خود دختری داشت که در حسن و جمال سرآمد دوران بود و پادشاه علاقه ی شدیدی به دخترش داشت. دختر پادشاه با پسر وزیر، عاشق یکدیگر شدند. پادشاه از قضیه خبردار شد و عصبانی شده و دستور داد هر دو را کشتند. سپس به جهت علاقه ی شدیدی که به آن دو داشت، سخت پشیمان شد. وزرا و علما

را جمع کرد و شرح حال را بیان نمود و پرسید: چاره ای برای زنده کردن اینها هست؟ گفتند: کسی قدرت بر این کار ندارد، جز مردی در مدینه به نام حسن بن علی بن ابیطالب، که می گویند: می تواند دعا کند و خداوند آنها را زنده گرداند. پادشاه گفت: از این جا تا مدینه چقدر راه است؟ گفتند: شش ماه راه است. مردی را حاضر کرد و گفت: تو باید یک

[صفحه ۲۱]

ماهه به مدینه بروی و حسن ابن علی را به اینجا بیاوری و گرنه تو را خواهم کشت. مرد غمناک شده و بیرون رفت. از شهر دور شده، وضو گرفت و نماز خواند و از خدا خواست که غصه اش را برطرف کند. ناگاه امام حسن علیه السلام نزد او حاضر شد و آن مرد را از سجده بلند کرد و خود را معرفی نمود. مرد باز گشت و به شاه خبر داد. شاه بسیار خشنود شد و دستور داد کشته ها را آوردند و از آن حضرت خواست که دعا کند تا آنها زنده شوند. حضرت برای آنها دعا کرد و به اذن خدا، هر دو زنده شدند و بعد با هم ازدواج نمودند.

[صفحه ۲۲]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: آن کس به تو نزدیک است که از راه دوستی با تو نزدیک باشد، اگر چه فامیل تو نباشد.

سخن گفتن پرنده با امام حسن علیه السلام

ابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که روزی در خدمت امام حسن علیه السلام نشسته بودم ناگهان پرنده ای آمد و به طرف حضرت بانگ زد و رفت و دوباره با پرنده ای دیگر آمد و هر دو با هم بانگ زدند و من تعجب کردم و از مولای خود

امام حسن علیه السلام علت را سؤال کردم.

حضرت فرمود: ای جابر آن پرنده ای که اول آمد و بانگ زد پرنده نرینه است و سه روز است که از جفت خود پنهان شده بود با این تصور که جفت وی خیانت نموده است. لذا نزد من برای شکایت آمده بود. گفتم: برو جفت خود را بیاور، رفت و آورد. من به جفت او گفتم به ولایت ما اهل بیت قسم یاد کن که به جفت خود خیانت نکرده ای. گفتم قسم یاد می کنم که خیانت نکرده ام. وقتی پرنده نر فهمید، معترف شد من از او راضی شدم سپس هر دو آشتی کردند و پریدند و رفتند. [۳].

[صفحه ۲۳]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: با مردم طوری معاشرت کن که دوست داری مردم با تو آن طور معاشرت کنند.

مردی که به قصد قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود

روزی یک نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا محمد شنیده ام که تو خدای نادیده را می پرستی من به این جهت با تو دشمن بوده ام. هم اکنون که تو را دیدم دشمنی من با تو بیشتر شد در این هنگام بسیاری از اصحاب حضور داشتند و امام حسن علیه السلام نیز حضور داشت و در آن موقع هشت ساله بود می خواست به آن اعرابی اعتراض کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه نداد. سپس اعرابی گفت: ای محمد ادعا می کنی من پیامبرم و از پیامبران دیگر بهتر و افضلم در حالی که پیامبران گذشته کرامات و معجزاتی داشتند و تو هیچ کدام از آنها را نداری.

حضرت فرمود: از کجا بر تو معلوم شد که من

برهان و معجزه ای ندارم.

اعرابی گفت: اگر هست به من نشان بده و بگو که من چگونه نزد تو آمده ام؟ حضرت روی مبارک به طرف امام حسن علیه السلام نمود و فرمود: این طفل هشت ساله دختر زاده من است و او به تو

[صفحه ۲۴]

می گوید که چگونه از خانه بیرون آمدی و در راه برای تو چه پیش آمده و اگر گفته های او دروغ باشد ادعای من در پیامبری نیز چنین باشد. سپس اعرابی با خشم به امام حسن علیه السلام نگاه کرد و گفت: کودک کجا قدرت معجزه دارد که برهان داشته باشد. و از ضمیر کسی خبر دهد؟

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: احوال این مرد را بیان کن، امام حسن علیه السلام روی مبارک خود را به اعرابی نمود و فرمود: ای مرد تو بسیار گستاخی و بی ادب آمده ای و از حد خود تجاوز کرده ای و خیلی زبان درازی می کنی. بدان که از این مجلس بیرون نمی روی تا ان شاء الله اسلام را قبول کنی.

اعرابی گفت: ببینم، سپس امام حسن علیه السلام به اعرابی فرمود: اگر احوال تو را بگویم اسلام را قبول می کنی؟ اعرابی گفت: چنین باشد.

امام حسن علیه السلام فرمود: بدان ای اعرابی که تو با طایفه و وابستگان خودت در محلی جمع شدید و از روی جهل گفتید که محمد عقبه و فرزند ندارد و عرب ها همه با او دشمن هستند اگر کسی او را به قتل برساند کسی تقاضای قصاص و خون او را نمی کند. بعد تو از میان آنها برخاستی و گفتی من می روم و او را می کشم. آنها گفتند: اگر چنین کنی ما

تو را از مال دنیا بی نیاز می کنیم و تو بلافاصله نیزه بدست گرفتی و به قصد کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه افتادی اما در راه دشواری و سختی زیادی برای تو پیش آمد ولی بر نگشتی برای این که نگران استهزاء و تمسخر

[صفحه ۲۵]

وابستگان و طایفه خود بودی که ادعایی کردی و عمل نکردی و در همین هنگام ناگهان باد سختی وزید و باران شدیدی آمد و هوا آن قدر تاریک شد که نمی توانستی راه را بینی و یا به جایی پناه ببری و تو از وضعیت باد و هوا مضطرب و راه را گم کردی و خارهای صحرا تو را خیلی اذیت و پریشان کرد و بالاخره نشستی و از آمدن پشیمان شدی. اما وقتی صبح شد برخاستی و آمدی و آن شدت باد و باران کم شد تا خودت را به اینجا رساندی و آن قدر در راه به تو رنج و مشقت رسید که در تمام عمر خود ندیده بودی و هم اکنون که به این جا رسیدی چشم تو روشن شد و اضطراب تو برطرف و دلت آرامش یافت.

اعرابی گفت: ای پسر تو این ها را از کجا می گویی؟ گویا که تو همراه من بوده ای و هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. ای پسر ایمان را به من عرضه کن که دین جد تو حق است.

امام حسن علیه السلام فرمود: الله اکبر بعد از آن به اعرابی فرمود: بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد ان علیا ولی الله و وصی رسوله.

اعرابی شهادتین گفت و از

روی صداقت مسلمان شد و چند سال در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماند و سپس اجازه خواست و رفت تا قوم و طایفه خود را به اسلام دعوت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او رهنمودهایی ارائه فرمود و او بعد از مدتی همراه سیصد نفر برگشت. وقتی آنها آمدند و امام حسن علیه السلام را دیدند گفتند: این است حجت خداوند متعال.

[صفحه ۲۶]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: نهمین فرزند (از نسل) برادرم حسین علیه السلام پسر بانوی کنیزان است که خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند. آن گاه با قدرت خود او را به صورت جوان چهل ساله ای ظاهر می نماید تا دانسته شود که خداوند به هر چیزی توانا است.

درخت خشک خرما با دعای امام حسن علیه السلام سبز و بارور شد

روزی امام حسن علیه السلام با یکی از فرزندان زیر همسفر بودند در بین راه در نخلستان خشکی توقف نمودند و خدمه برای هر یک از آنها در پای درخت خشکی فرش پهن کردند. ابن زبیر گفت: کاش این درخت خرما داشت تا از آن تناول می کردیم. امام حسن علیه السلام فرمود: خرما میل داری؟ گفت: آری.

حضرت دست به دعا برداشته و آهسته دغایی بر لب مبارک جاری ساختند بلافاصله به برکت آن دعا یکی از درختان خرما سبز و بارور شد و خرماهای زیادی داد به طوری که از آن خرما همگی چیدند خوردند و سیر شدند.

[صفحه ۲۷]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بهترین جامه های خود را در هنگام نماز در بر می کرد، کسانی از آن حضرت سبب این کار را پرسیدند در جواب فرمود: خداوند جمیل است و جمال و

زیبایی را دوست دارد به این جهت خود را در پیشگاه الهی زینت می کنم، خداوند امر فرموده که با زینت های خود در مساجد حاضر شوید.

زیارت علی علیه السلام مدتها بعد از شهادتش

بعد از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسیدند روزی در خدمت امام حسن علیه السلام از مولایمان علی علیه السلام صحبت می کردیم و اظهار اشتیاق به دیدن او می نمودیم. امام حسن علیه السلام فرمود: می خواهید پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام را ببینید؟ گفتیم: چگونه ممکن است در حالی که حضرت مدتی است رحلت فرموده است؟

امام حسن علیه السلام پرده ای را که آویزان بود کنار زد و ما امیرالمؤمنین را با بهترین صورت ممکن مشاهده کردیم همان گونه که در زمان حیاتش دیده بودیم گفتیم به خدا قسم امیرالمؤمنین است پس امام حسن علیه السلام پرده را به جای اول برگرداند و بعضی از حاضرین گفتند: آن چه ما امروز از امام

[صفحه ۲۸]

حسن علیه السلام دیدیم مانند آن معجزاتی بود که از پدر بزرگوارش دیده ایم. [۴].

[صفحه ۲۹]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ای فرزند آدم تو از روزی که شکم مادر را ترک گفتی و به زمین قدم گذاشتی پیوسته سرگرم نابود ساختن عمر خویشتن هستی. از فرصت زندگی استفاده کن و از آن چه اکنون در دست داری برای منازلی که در پیش داری بهره بردار که افراد باایمان از دنیا زاد و توشه برای فردای خود تهیه می کنند و افراد بی ایمان از آن لذت و کامروایی می خواهند.

اعجاز مشابه دیگر

جابر بن عبدالله انصاری نیز نقل می کند که از امام محمدباقر علیه السلام شنیدم که گروهی از مردم نزد امام حسن علیه السلام آمدند و گفتند: به ما معجزه ای نشان بده از آن عجایی که از پدر بزرگوارت می دیدیم. امام حسن علیه السلام فرمود: شما به امامت من ایمان دارید؟ گفتند: بلی، ایمان داریم که تو حجت خدایی و دلائل

و معجزات بسیاری داری همان طور که پدر بزرگوار شما داشت. امام حسن علیه السلام فرمود: شما پدر مرا می شناسید؟ گفتند: بلی، ما پای سخنان آن حضرت بسیار نشسته ایم سپس امام حسن علیه السلام پرده ای را که در آن خانه آویزان بود مقداری کنار زد و فرمود نگاه کنید، وقتی آنها نگاه کردند امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دیدند و

[صفحه ۳۰]

گفتند: والله این امیرالمؤمنین است و بعد همگی گفتند: شهادت می دهیم که شما فرزند امیرالمؤمنین و حجت بر حق خدا بر مردم هستی و پدر شما نیز از این عجایب و معجزات خیلی به ما نشان داده بود.

[صفحه ۳۱]

یکی از اصحاب آن بزرگوار نقل کرده است که به آن حضرت عرض کردم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز به یاد داری؟ امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: خرمایی از خرماهای صدقه برگرفتم و در دهانم گذاردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن خرما را که مخلوط به لعاب دهانم بود برگرفت! کسی عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این یک دانه خرما چه باکی بر شما بود (چه می شد که آن را از دهان کودک بیرون نمی کشیدی؟) حضرت فرمود: صدقه بر ما خاندان محمد حلال نیست.

مسئله ورم پای حضرت علیه السلام

روزی امام حسن علیه السلام با گروهی از مردم پیاده عازم مدینه شدند و در راه پاهای مبارکشان ورم کرد، بعضی از خدمه گفتند: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیه راه را سوار بر مرکب شوید تا ورم پاهایتان بهبود یابد.

حضرت فرمودند: به زودی در ادامه راه غلامی سیاه

به استقبال ما می آید و روغنی همراه خود دارد که برای برطرف کردن ورم پا خوب است. از آن روغن مقداری برای من خریداری کنید، وقتی مقداری دیگر راه رفتند دیدند غلامی سیاه می آید.

[صفحه ۳۲]

یکی از همراهان نزد او رفت و سوال کرد: تو روغنی همراه داری که برای رفع ورم پا فایده داشته باشد؟ غلام گفت: آری اندکی دارم. به او گفت: مقداری از آن را به ما بفروش. غلام گفت: برای چه کسی می خواهی؟ گفت: برای امام حسن علیه السلام. غلام وقتی نام مبارک امام را شنید با سرعت خود را به حضرت رساند و دستهای مبارک وی را بوسید و گفت: یابن رسول الله من محب و دوستدار شما اهل بیت هستم. و من پول روغن نمی خواهم. جان من فدای شما. ای فرزند رسول خدا از شما استدعا دارم برای من دعا بفرمایید که خداوند متعال به من پسری عنایت فرماید که دوستدار شما اهل البیت باشد. امام حسن علیه السلام فرمود: وقتی که تو از خانه بیرون آمدی همسر تو حامله بود. ان شاءالله وقتی به خانه ات برگردی پسر تو به دنیا آمده است. وقتی غلام به خانه اش برگشت پسرش متولد شده بود. و حضرت یک بار از آن روغن به پاهای مبارکش مالیده و ورم پاهایش خوب شد.

[صفحه ۳۳]

شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی به سندش از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرموده: چون هنگام وفات امام حسن مجتبی علیه السلام رسید، گریست! به آن حضرت عرض شد: چگونه می گویی با آن که مقام شما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن

گونه است؟ و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره شما آن سخنان را فرمود؟ بیست و پنج مرتبه پیاده حج به جای آورده ای؟ و سه بار مال خود را با خدا تقسیم کرده ای؟

امام حسن علیه السلام فرمود: من به دو جهت می گریم، یکی برای دهشت از روز قیامت و دیگری برای فراق دوستان.

هر کدام سخت تر از دیگری

مردی شامی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من از شیعیان و محبان اهل بیت شما هستم. حضرت فرمود: دروغ می گویی تو بهره ای از محبت ما نداری تو اهل شام و مردم تو را بنام ابن الاصر می شناسند. از معاویه چند مسئله سؤال کرده ای و او پنهانی تو را برای تحقیق در مورد آن مسائل نزد من فرستاده است.

مرد شامی گفت: همین طور است یا امیرالمؤمنین برای آن مسائل معاویه مرا نزد شما فرستاد تا پنهانی بیایم و تحقیق کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از یکی از دو پسر من سؤال کن. آن مرد به امام حسن علیه السلام نزدیک شد و گفت: از این جوان سؤال می کنم.

[صفحه ۳۴]

امام حسن علیه السلام فرمود: من قبل از سؤال تو می گویم که تو آمده ای سؤال کنی که بین حق و باطل چقدر راه است و بین زمین و آسمان چه مسافتی است؟ و فاصله مغرب و مشرق چقدر است؟ و دیگر سؤال تو این است که: آن آدمی که نه مشخصات مردها را دارد و نه مشخصات زنها چگونه است و سؤال دیگر این که ده چیزی که هر کدام از دیگری سخت تر است کدامند؟

گفت: بلی آمده ام تا این ها را سؤال کنم. امام حسن علیه السلام فرمود: میان

حق و باطل چهار انگشت فاصله است. آن چه با چشم بینی حق است و آن چه با گوش بشنوی احتمال باطل بودن آن هست و مسافت بین زمین و آسمان دعای مظلوم است. و فاصله مغرب و مشرق به اندازه یک روز سیر آفتاب است.

و آن آدمی که نه علامت مردانگی دارد و نه علامت زن ها را، اگر محتلم می شود مرد است و اگر حیض می شود زن است و اما آن ده چیزی که هر یک از دیگری سخت تر است بدان که خداوند متعال سنگ را سخت ترین اشیاء خلق کرد اما آهن را سخت تر از آن آفرید و سنگ به وسیله آهن شکسته می شود و آتش از آهن سخت تر است چون آتش آهن را مثل آب می کند و آب از آتش سخت تر است زیرا آب آتش را خاموش می کند و ابراز آب سخت تر است زیرا ابر آب را قبض می کند و به هر جا که می خواهد می برد و باد از ابر سخت تر است زیرا باد ابرها را برطرف می سازد و از باد سخت تر فرشته ای است که باد در قبضه قدرت و تصرف اوست و از آن فرشته سخت تر ملک

[صفحه ۳۵]

الموت است که آن فرشته را می میراند و از ملک الموت سخت تر حکم الهی است که آن را به قبض ارواح مأمور نموده است.

[صفحه ۳۶]

شیعه ی ما نیست مگر راستین شهید ... آیا در کتاب خدا نخوانده ای که:

«کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، آنان همان راستینانند و شهیدان نزد پروردگارشان!» ... اگر شهادت نمی بود مگر برای آنان که با شمشیر کشته شده اند،

خداوند، شمار شهیدان را کاهش داده بود.

تسبیح گفتن انار و انگور

ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از کتاب کشف و بیان ثعلبی نقل می کند که: حضرت صادق علیه السلام از پدرش روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد؛ جبرئیل طبقی انار و انگور نزد حضرت آورد؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول نمود؛ آن گاه حسن و حسین علیهما السلام آمدند و از آن انار و انگور خوردند. آن انار و انگور تسبیح گفتند؛ سپس حضرت علی علیه السلام وارد شده و از آن میل نمود؛ باز انار و انگور تسبیح گفتند؛ سپس مردی از صحابه داخل شد و از آن میوه ها خورد و این بار انار و انگور تسبیح نگفتند: جبرئیل گفت: هر گاه پیامبری یا وصی پیامبری یا فرزند پیامبری از آن بخورد تسبیح می گوید.

[صفحه ۳۷]

من نه خوار کننده ی مؤمنان که عزت بخش ایشانم. چون دانستم که شما را نیروی (چیرگی) بر آنان نیست، به ناچار امر (خلافت) را واگذار کردم تا من و شما در میان ایشان باقی بمانیم، چنان که (خضر) اندیشمند کشتی را معیوب ساخت تا برای صاحبان آن باقی بماند.

لباس های از بهشت

از کتاب امالی ابو عبدالله مفید نیشابوری روایت می کند که: حضرت رضا علیه السلام فرمود: عیدی پیش آمد و حسن و حسین علیهما السلام جامه ای نداشتند، به مادرشان گفتند: همه ی بچه های مدینه زینت کرده اند به جز ما، چرا ما را زینت نمی کنی؟ حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: لباس شما نزد خیاط است، هر وقت آورد، شما را زینت می کنم. شب عید گفتار خود را تکرار کردند، حضرت فاطمه علیها السلام گریه کرد و دلش به حال کودکان سوخت و سخن سابق

خود را تکرار کرد، بچه ها سخن او را رد کردند. چون هوا تاریک شد، در زدند. فاطمه علیهاالسلام فرمود: کیست؟ کوبنده ی در گفت: دختر پیامبر! خیاط هستم؛ جامه ها را آورده ام؛ حضرت در را باز کرد، مشاهده کرد که مردی برای بچه ها لباس عید آورده است. فاطمه علیهاالسلام گفت:

[صفحه ۳۸]

من مردی در اخلاق با هیبت تر از او ندیده بودم و مرد دستمالی به حضرت داد و رفت. فاطمه علیهاالسلام هنگامی که وارد خانه شد و دستمال را باز کرد، دو پیراهن؛ دو جبه؛ دو زیرجامه؛ دو ردا؛ دو عمامه؛ دو جفت کفش سیاه که پشتش قرمز بود در دستمال دید؛ پس بچه ها را بیدار کرد و لباس ها را به ایشان پوشانید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و بچه ها را آراسته دید، آنها را در آغوش کشید و بوسید و به فاطمه علیهاالسلام فرمود: خیاط را دیدی؟ گفت: آری؛ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیاط نبود، رضوان خازن بهشت بود. حضرت فاطمه علیهاالسلام پرسید: چه کسی به شما خبر داد؟ فرمود: هنوز به آسمان نرفته بود که جبرئیل آمد و ماجرا را به من خبر داد.

[صفحه ۳۹]

ای مردم! در این شب مردی رحلت کرد که گذشتگان بر او سبقت نجستند و آیندگان به مقام او نمی رسند. او پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپش او را یاری می کردند. از میدان بر نمی گشت، مگر هنگامی که خدا فتح و پیروزی را نصیب او می فرمود.

سخن گفتن حضرت علیه السلام در چهارده ماهگی

محمد بن اسحاق در حدیثی روایت می کند

که: هنگامی که امام حسن علیه السلام چهارده ماهه بود و بر زمین می خزید، ابوسفیان به حضرت فاطمه علیهاالسلام گفت: ای دختر محمد! این کودک را به حق جدش قسم بده که با من سخن بگوید؛ امام حسن علیه السلام فرمود: ای ابوسفیان! بگو: لااله الاالله، محمد رسول الله تا من شفیع تو باشم. پیامبر فرمود: خدا را شکر که در میان آل محمد، نظیر یحیی بن زکریا را قرار داد. که خداوند درباره ی او می فرماید: «و در کودکی به او حکم دادیم، سوره ی مریم؛ آیه ۱۲».

[صفحه ۴۰]

مرد ثروتمندی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و عرض کرد: من از مرگ می ترسم. امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: این بدان خاطر است که مال خود را به دنبال گذاشته ای و اگر به جلو فرستاده بودی، خوشحال بودی که به آن برسی.

اخبار تا قیامت

روزی دو نفر نزد امام حسن علیه السلام آمدند. حضرت به یکی از آن ها فرمود: تو دیشب در خانه ات فلان غذا را تناول کردی و به خانواده ات این سخنان را گفتی. سپس روی مبارک به آن مرد دیگر کرد و فرمود: تو به پسر بزرگت چنین و چنان گفتی. آن دو نفر گفتند: عجیب است که آن چه از نظر دیگران پنهان است شما می دانید و از آنها خبر دارید.

حضرت فرمود: بلی آنچه تا قیامت واقع خواهد شد خداوند متعال به پیامبرش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده است و آن بزرگوار همه ی آن اخبار را به من داده است و هر

یک از ما به بعد از خود خبر می دهیم تا به قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. [۵].

[صفحه ۴۱]

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: شما را به تقوی خدا و ادامه تفکر سفارش می کنم، زیرا تفکر در کارها پدر هر خیر و خوبی و مادر آن است.

همسایه من دوستدار معاویه است

یکی از محبان و دوستداران امام حسن علیه السلام نزد حضرت آمد و عرض کرد: یابن رسول الله. همسایه ای دارم که از طرفداران معاویه لعنه الله علیه است. رنج و اذیت زیادی برای من دارد و همیشه آزارش به ما می رسد. امام حسن علیه السلام فرمود: خداوند شر او را از سر تو کوتاه کرد به خانه ات برگرد آن مرد وقتی به خانه اش رفت دید در خانه همسایه اش سکوت است و هیچ سر و صدایی نیست به در خانه همسایه رفت و در زد. زن همسایه در را باز کرد و در حالی که بسیار ناراحت و نگران بود پرسید: چه شده است؟ گفت: من و شوهرم دیشب با هم شام می خوردیم که ناگهان شوهرم مضطرب شد و نتوانست شام بخورد و اندکی بعد به زمین افتاد و دست و پای می زد و می گفت: یا علی بن ابی طالب از من چه می خواهی؟ و من هیچ کس را نمی دیدم اما صدایی را شنیدم که می گفت: آتش به تو سزاوار است و بعد از آن صدا شوهرم افتاد و مرد و هنوز دفن نشده است.

[صفحه ۴۲]

ورام بن ابی فراس از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که خدای را بشناسد او را دوست دارد و کسی

که دنیا را بشناسد، در آن زهد ورزد و مؤمن کسی است که سرگرم دنیا نشود، جز آن که غافل شود و چون به فکر افتد غمگین شود.

زهر هلاهل

در شهر موصل شخصی بود که ادعای دوستی امام حسن علیه السلام را داشت زمانی حضرت وارد شهر موصل شدند و به خانه او رفتند معاویه این شخص را به مال دنیا و درهم و دینار فریفته بود و شیشه زهر کشنده برای او ارسال نموده بود که در فرصت مناسب امام حسن علیه السلام را به شهادت برساند و آن سیاه بخت سه نوبت آن زهر را به حضرت خوراند اما تأثیر نکرد و حضرت هر بار دعایی می کردند و اثر زهر کشنده از بین می رفت و بعداً آن شخص ملعون نامه ای برای معاویه نوشت که سه بار آن زهر را به حسن بن علی خورانیدم اثر نکرد. معاویه جواب نامه را نوشت و با مقداری زهر هلاهل فرستاد و در نامه از او خواست که سعی کند از این زهر به امام بدهد که بسیار بسیار کشنده است. آورنده نامه معاویه در بین راه در کنار درختی

[صفحه ۴۳]

توقف نمود و از شتر خود پیاده شد و مقداری غذا خورد و بعد از اندکی درد شکم شدیدی گرفت به طوری که دیگر نتوانست حرکت کند و چیزی نگذشت درنده ای سیاه آمد و آن ملعون را درید و به جهنم واصل کرد. شتر تا این وضعیت را دید می خواست بگریزد. چون افسارش به درخت پیچیده بود نتوانست فرار کند در همین هنگام یکی از دوستان امام حسن علیه السلام که از دمشق می آمد به این محل رسید

و شتر را دید و مقداری وسائل صاحبش. وقتی به جستجو پرداخت ناگهان شیشه زهر و نامه معاویه را دید. بلافاصله آنها را برداشت و به موصل آمد و شیشه زهر و نامه را خدمت حضرت آورد وقتی امام حسن علیه السلام از مضمون نامه مطلع شد آن را در زیر سجاده خود گذاشت و چیزی نفرمود که باعث خجالت میزبان شود. اما رنگ مبارکش خیلی تغییر کرد. آنهایی که در خانه حضور داشتند هر چه خواستند از مضمون نامه مطلع شوند حضرت جواب نداد و حدیثی از جد بزرگوار خود نقل کرد و حضار را به آن حدیث مشغول نمود اما سعد موصلی آهسته دست خود را زیر سجاده حضرت برد و نامه را بیرون آورد و بعد از مطالعه آن بر خود لرزید و از جای خود برخاست و دست و پای حضرت را بوسید و گفت: یا بن رسول الله اجازه بده تا از این مرد پیرسیم که موضوع چه بوده است. حضرت فرمود: نمی پسندم که موجب خجالت و انفعال میزبان شود. و نمی خواهم بعد از چند روز خدمت به ما شرمنده شود و هر چه اصرار کردند حضرت اجازه نفرمود.

[صفحه ۴۴]

بالاخره بدون اجازه حضرت او را خواستند و گفتند: فلانی از تو سؤالی داریم. گفت: سؤال کنید. سعد گفت: حضرت رسول به تو چه جفایی کرده بود؟ گفت: من به خدمت حضرت نرسیده ام و از او جفایی به من نرسیده است. سعد گفت: علی مرتضی را دیده ای از او چه جفایی به تو رسیده است؟ گفت: مدتی ملازم حضرت بوده ام حاشا که از او جفایی و ملالی به رسیده باشد. سعد گفت:

پس چرا با جگر گوشه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و مرتضی علیه السلام چنین دشمنی می کنی؟ این که تو به معاویه نوشته ای سه نوبت به حضرت زهر داده ای و اثر نکرده است و این هم جواب نامه و شیشه زهر هلاهل آن ملعون. آن شخص انکار کرد و گفت: معاذالله من از این خبر ندارم پس همراهان سعد آن قدر او را زدند تا به جهنم واصل شد.

[صفحه ۴۵]

از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در معنای بخل و خست سؤال شد. آن حضرت فرمود: بخل آن است که انسان آن چه را انفاق می کند تلف شده به حساب آرد و آن چه را نگاه دارد شرف و بزرگی بداند.

خبر دادن امام حسن علیه السلام از ماجرای شهادتش

روزی امام حسن علیه السلام به اتفاق اهل البیت علیهم السلام و اصحاب و یاران نشسته بودند. حضرت فرمود: بدانید سرانجام من با زهر به شهادت خواهم رسید همان گونه که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با سم به شهادت رسانیدند.

سؤال کردند: یابن رسول الله چه کسی این جفا را در حق شما انجام می دهد؟ فرمود: همسر من دختر اشعث بن قیس به اغوای معاویه و اعوان انصار آن مرد سیاه بخت و لعین.

سؤال کردند: یابن رسول الله چرا او را از خانه بیرون نمی کنی و این شر و ضرر را از خود دفع نمی کنی؟ حضرت فرمود: چگونه قبل از این که اقدام به این کار کند بیرونش کنم و به فرض که بیرونش کنم. یقین می دانم که دیگری به جای او این کار را خواهد کرد. وقتی از این سخن مدتی گذشت معاویه با تلبیس

را فريب داد و هزار دينار طلای احمر نيز برای جعده فرستاد و قول داد که بعد از آن که امام حسن عليه السلام با زهر به قتل رسيد جعده را ملکه دربار قرار داده و به عقد يزید درآورد سپس شیشه زهر هلاهل را برای جعده فرستاد و گفت: سعی کن اندکی از این زهر را به او بخورانی که اگر هزار جان هم داشته باشد او را از این زهر رهایی نخواهد بود. جعده این زن ملعونه بالاخره تصمیم به قتل فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت و در یکی از روزهای گرم هنگام افطار مقداری از زهر را با شیر مخلوط و به حضرت داد.

امام حسن عليه السلام بعد از آشامیدن آن شیر به جعده فرمود: ای دشمن خدا و رسول به مال و اموال بی وفای دنیا فريب خوردی و آخرت را از دست دادی امیدوارم که به هیچ يك از آرزوهایت نرسی. و نهایتا همان گونه که حضرت فرموده بود شد و معاویه به عهد خود وفا نکرد و معاویه بعد از شهادت امام حسن عليه السلام اسماء آن زن خبیث را مخفیانه احضار کرد و کیفیت حادثه را از او پرسید او مفصل ماجرای خیانت جعده و شهادت امام حسن عليه السلام را برای معاویه شرح داد و اسماء گفت: این گناه بزرگ را به خاطر رضای تو و محبت به یزید انجام داده ام و خشم خدا و رسول و عذاب جهنم را به خاطر شما اختیار کرده ام.

معاویه گفت: لعنت خدا بر تو از

خداوند شرم نکردی و از غضب رسول نترسیدی و به روی چون ماه او رحم نکردی؟ تو کجا لایق محبت یزید هستی؟! تو که با جگرگوشه رسول خدا و نوردیده دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این گونه عمل کردی معلوم است که با

[صفحه ۴۷]

یزید چه خواهی کرد؟

سپس آن بدبخت خسر دنیا و الاخره سرش را پایین انداخت و از روزگار زندگی با امام حسن علیه السلام یاد کرد و گریه و زاری نمود. معاویه گفت: هم اکنون که خودت را مستوجب جهنم نمودی گریه کن تا چشمانت کور شود.

اسماء سه شبانه روز گریه می کرد و هیچ چیزی نمی خورد و مرتب می گفت: وای بر من که دین را از دست داده ام و به دنیا نیز نرسیده ام و روز چهارم معاویه دستور داد او را به طنابی بسته و به دنبال اسب بر روی زمین کشیدند که در جزیره فیل به آب بیاندازند هنوز یک فرسخ به جزیره مانده بود طوفانی غبارآلود به پا شد و او را از اسب جدا کرده و به آن جزیره انداخت و دیگر از آن زن ملعونه هیچ اثر و نشانی پیدا نشد.

[صفحه ۴۸]

ورام بن ابی فراس روایت کرده که مردی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من از شیعیان شما هستم. امام در پاسخ او چنین فرمود: ای بنده خدا اگر مطیع و فرمانبردار دستورات ما در امر و نهی هستی راست گفתי و اگر برخلاف آنی گناهان خود را افزون نکن در این که ادعای مرتبه ای والا و شریف را

بنمایی که شایسته و اهل آن نیستی. نگو من از شیعیان تو هستم، بلکه بگو: من از دوستان و وابستگان شمایم و دشمن دشمنان هستم، که در این حال برخیز و خوبی هستی.

وصیت امام حسن علیه السلام به برادر بزرگوارش امام حسین علیه السلام

زمانی که آثار موت بر امام حسن علیه السلام ظاهر شد حضرت امام حسین علیه السلام و اهل بیت را احضار فرمود و همگی را به تقوی و صلاح وصیت فرمود. بعد روی مبارک به امام حسین علیه السلام نمود و فرمود: ای برادر وصیت من به شما این است که بعد از تجهیز و تکفین مرا به روضه جدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ببرید تا با وی تجدید عهد نمایم بعد از آن بر سر قبر جده ام فاطمه علیها السلام بنت اسد برده و در همان حدود دفن کنید. ای برادر زمانی که مرا به روضه جدم خواهید برد گروهی از مفسدان گمان می کنند که

[صفحه ۴۹]

می خواهید مرا نزدیک آن حضرت دفن کنید و با شما نزاع و مشاجره فراوانی می کنند. وصیت من به شما این است که خشم و غضب آن ها را با آب حل فرو نشانید. و سعی شما بر آن باشد که بدون مقاتله ماجرا تمام شود.

امام حسین علیه السلام به وصیت برادر بزرگوارش عمل نمود و بعد از غسل امام حسن علیه السلام را به روضه جدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برد و مقابل روضه مقدسه قرار داد تا تجدید پیمان نماید. مروان ابن حکم پلید با گروه زیادی از بنی امیه آمدند و درصدد مقاتله و درگیری برآمدند و گفتند: عثمان در اقصای مدینه دفن شده و شما می خواهید که حسن را نزدیک

پیامبر دفن کنید محال است این اتفاق بیفتد در این هنگام عایشه نیز به آنها پیوست و گفت: می خواهید حسن را در خانه من دفن کنید. هرگز نمی گذارم کسی را که در نزد من دشمن ترین است در خانه ام دفن شود. [۶] و عایشه اظهار دشمنی و عناد فراوان نمود.

عبدالله بن عباس گفت: ای مردم دست از این عناد و دشمنی بردارید ما صاحب خود را در این جا دفن نمی کنیم و او آگاه تر از شما به حرمت جد بزرگوارش بود و ما را وصیت فرموده است که او را در بقیع دفن نمائیم و بعد ابن عباس به عایشه گفت: ای دختر ابی بکر چگونه است که روزی به شتر سوار شدی و با امیرالمؤمنین علیه السلام محاربه نمودی و امروز بر استر نشسته ای و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از زیارت جدش منع می کنی و اگر بعد

[صفحه ۵۰]

از این زنده بمانی حتما سوار فیل خواهی شد و تباهی و فساد بسیار خواهی کرد. و سپس حضرت را بردند و در بقیع دفن نمودند.

[صفحه ۵۱]

علم خویش را به مردم بیاموز، و علم دیگران را فراگیر، در این صورت، دانسته ها را انفاق کرده ای و ندانسته ها را یاد گرفته ای.

شهادت امام حسن علیه السلام

محمد بن یعقوب کلینی در کافی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت:

از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که: چون رحلت امام حسن علیه السلام فرا رسید، به حسین علیه السلام فرمود:

برادر وصیتی به تو می کنم، حفظ کن؛ هنگامی که مردم، مرا غسل بده؛ کفن کن، و به جانب قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

سلم

بیر تا عهدی با او تازه کنم. آن گاه به طرف قبر مادرم ببر، سپس مرا برگردان و در بقیع به خاک بسپار و بدان که از ناحیه ی عایشه آن چه خدا و مردم می دانند، از بغض و دشمنی که نسبت به خدا و پیامبر و ما اهل بیت دارد، به من خواهد رسید.

و در این حدیث است که عایشه بر استر زین کرده ای، سوار شد و به طرف جنازه ی امام حسن علیه السلام رفت؛ او در اسلام اولین زنی بود که بر زین سوار شد و گفت: پسران را از خانه ی من دور کنید که او نباید این جا دفن شود، و حجاب پیامبر را نباید هتک کرد.

[صفحه ۵۲]

نزد کسی نرو جز آن که به برکت دعایش امیدوار باشی یا صله ی رحم کنی (یعنی به طمع دنیا تا مورد ضرورت نباشد، پیش کسی نرو).

درخت خشک، سبز شده و خرما داد

از کناسی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

روزی امام حسن علیه السلام با مردی از اولاد زبیر که به امامت او معتقد بود، بیرون رفته و در یکی از جاهایی که آب می خوردند، زیر درخت خرمایی که از بی آبی خشک شده بود، منزل کردند، فرشی برای امام حسن علیه السلام زیر درخت خرمایی انداختند و فرش دیگری زیر درخت دیگر، مقابل آن برای زبیری؛ زبیری سر بلند کرد و گفت: اگر این نخل خرما داشت از آن می خوردیم؛ امام حسن علیه السلام فرمود: خرما می خواهی؟ گفت: آری، پس حضرت سر به آسمان بلند کرد و دعایی خواند که نفهمیدم، ناگاه درخت سبز شد و به حال اول برگشت و برگ و خرما داد.

ساربانانی که شتر از او

کرایه کرده بودند، گفت: به خدا سحر است؛ حضرت فرمود: وای بر تو؛ سحر نیست. بلکه دعای پسر پیامبری مستجاب شده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: پس بالای درخت رفتند و خرماها را چیدند؛ به قدر کفایتشان بود.

[صفحه ۵۳]

آن چه از مال دنیا جستی و نیافتی، چنان از یاد ببر که گویا هرگز در خاطر نبوده، بدان که جوانمردی در وقت تنگدستی، به قناعت و رضایت به تقدیر، بالاتر است از جوانمردی هنگام رفاه؛ بذل و بخشش و تمام کردن احسان، بهتر است از ابتدا کردن و ناقص گذاشتن آن است.

دو شهر خداوند

و از ابو عبیده روایت شده که:

امام حسن علیه السلام فرمود: خدا را دو شهر است، یکی در مشرق و دیگری در مغرب که بارویی آهنین دارد، و هر یک را هزار هزار در است، و در آنها هفتاد هزار هزار لغت است که هر جمعیتی به زبانی سخن می گویند و من همه ی آن لغات (زبانها) را می دانم؛ و هر چه در آن شهرها و مابین آنها است می شناسم؛ و امام و حجتی غیر از من و برادرم حسین علیه السلام ندارند.

[صفحه ۵۴]

مردم اکنون در خانه ی غفلت و بی خبری به سر می برند، عمل می کنند و از نتیجه ی آن خبر ندارند، چون به آخرت رسند، به خانه ی یقین وارد شوند، سرانجام را می بینند و نمی توانند عملی انجام دهند.

گریه ی امام حسین علیه السلام

محمد بن علی بن الحسین صدوق در کتاب امالی از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از جدش علیه السلام روایت کرده که امام حسین علیه السلام در هنگام وفات، بر حضرت امام حسن علیه السلام وارد شد و هنگامی که او را دید، گریست؛ فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: برای این عملی که با شما شده. امام حسن علیه السلام فرمود:

عملی که با من شده این است که زهری به من داده اند و من به وسیله ی آن کشته می شوم؛ ولی روزی مانند روز تو نیست ای اباعبدالله! سی هزار نفر که همه ادعا می کنند که از امت جد ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و دین اسلام را به خود بسته اند، نزد تو حاضر شوند، و متفق می شوند که تو را بکشند و

خونت را بریزند و احترامت را هتک کنند؛ و زن و فرزندت را اسیر کنند؛ و اموالت را غارت کنند. «تا آخر حدیث» .

[صفحه ۵۵]

شستن دست پیش از غذا، فقر را برطرف می کند و بعد از غذا غم و غصه را.

اول ماه می رسد

از جمله حدیثی است که از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیه السلام روایت شده که:

روزی امام حسن علیه السلام به برادرش حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر گفت: معاویه جایزه های شما را فرستاده؛ و فلان روز؛ اول ماه می رسد؛ حسین علیه السلام و عبدالله تنگدست شده بودند و در همان وقتی که برادرشان فرموده بود، اول ماه رسید.

[صفحه ۵۶]

شخصی حضور آن جناب از شستن دست خودداری کرد، حضرت فرمود: بشوی، دفعه ی اول (قبل از غذا) برای ما است (که شریک در خوراک) دفعه ی دوم (بعد از غذا) برای خودت، اگر نخواستی نشوی.

امام حسن علیه السلام از قاتل خبر می دهد

و از جمله حدیثی است که از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیه السلام روایت شده که:

امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود فرمود: من مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی زهر کشته می شوم؛ گفتند: چه کسی این ظلم را به شما می کند؟ فرمود: عیالم، جعده دختر اشعث بن قیس؛ زیرا معاویه مخفیانه سمی برای او می فرستد و او را مأمور این کار می کند؛ گفتند: او را از منزل خود بیرون کن؛ و از خویشتن دور فرما؛ فرمود: چگونه او را بیرون کنم، در صورتی که هنوز کاری نکرده؟ و اگر هم بیرونش کنم غیر از او کسی قاتل من نیست؛ و عذری هم نزد مردم پیدا می کند؛ و زمانی نگذشت که معاویه مال زیادی برای او فرستاد و وعده داد که صد هزار درهم دیگر و مزرعه هایی هم به او بدهد، و او را برای یزید تزویج کند؛ و یک خوراک زهر برای او فرستاد که به امام حسن علیه السلام بخوراند، و

[صفحه ۵۷]

روزی

در هوای گرم آن حضرت روزه دار بود، چون به منزل برگشت؛ وقت افطار یک خوراک شیر که زهر را در آن ریخته بود برای او آورد، و چون حضرت آن را نوشید، فرمود:

ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا تو را بکشد، به خدا! خیری نخواهی دید، و معاویه تو را فریفته و مسخره ات کرده؛ و خداوند تو و او را رسوا و ذلیل فرماید و آن حضرت پس از آن دو روز بیشتر زنده نبود و از دنیا رفت؛ و معاویه هم با جعده خیانت کرد و به وعده های خود وفا نکرد.

[صفحه ۵۸]

شخصی خدمت امام حسن علیه السلام عرض کرد: من در گناه بی تابم و قدرت خودداری ندارم، مرا موعظه ای کنید: حضرت فرمود: پنج کار بکن و هر چه خواهی گناه کن: رزق خدا را نخور، جای خلوتی پیدا کن که خدا تو را نبیند، از تحت فرمان و قدرت خدا خارج شو، موقعی که عزرائیل آمد، او را از خود دور کن: و هنگامی که مأمور جهنم خواست تو را به آتش کشد، نرو، اگر قدرت بر این کارها داری هر چه می خواهی معصیت کن.

بی وفایی کوفیان

از حارث همدانی روایت شده که:

چون حضرت علی علیه السلام شهید شد، مردم خدمت امام حسن علیه السلام آمده، گفتند: تو جانشین و وصی پدرت هستی، و ما مطیع و فرمانبردار تو هستیم. هر امری هست بفرما. فرمود: به خدا! دروغ می گوئید با کسی که از من بهتر بود، وفا نکردید، چگونه با من وفا می کنید؟!

چگونه من به شما مطمئن شوم؟ من به شما اطمینان ندارم، هر چند راست بگوئید و در چند جا با او بی وفایی کردند؛

تا این که به کوفه آمد و به منبر رفت و فرمود:

عجبا از قومی که نه حیا دارند و نه دین، اگر من کار را به

[صفحه ۵۹]

معاویه وا گذاشتم، به خدا! شما هرگز با وجود بنی امیه فرجی نمی بینید به خدا! شکنجه های بدی به شما می دهند که آرزوی گشایش کنید؛ و من اگر یاورانی می جستم، کار را به او وا نمی گذاشتم، زیرا حکومت و ولایت بر بنی امیه حرام است؛ ای بندگان دنیا! آن گاه بیشتر کوفیان برای معاویه نوشتند: ما با تو همراهم؛ و اگر بخواهی امام حسن علیه السلام را بگیریم و بفرستیم. سپس خیمه ی او را غارت کردند؛ و حربه ای به او زدند؛ تا این که با بدن مجروح از کوفه خارج شد.

[صفحه ۶۰]

با مردم به گونه ای زندگی کن، که دوست داری با تو زندگی کنند.

چشمه ای به خواست خداوند

و از یعقوب بن جعفر از حضرت کاظم علیه السلام روایت می کند که:

حسن و حسین علیهما السلام بیرون رفتند تا در جای خلوتی در کنار نخل هایی آمده و برای قضای حاجت در زمین پستی رفتند و هر یک پشت به دیگری کرد، خداوند حاجبی میان آن ها برقرار کرد که مانع از دیدن بود تا قضای حاجت کردند، آن گاه مرتفع شد؛ و آن جا چشمه ای و آبی و دو طشت پیدا شد؛ وضو گرفتند (یا خود را شستند) و کاری که داشتند انجام دادند و رفتند.

[صفحه ۶۱]

مؤمن از زندگی توشه برمی گیرد و کافر به همین لذت آنی خشنود است.

تقسیم دینارها میان دشمنان علی علیه السلام

حافظ رجب بررسی در کتاب مشارق الانوار از امام حسن علیه السلام نقل می کند که: چون از کوفه به مدینه آمد، زنها می آمدند و در شهادت پدر بزرگوارش او را تسلیت می دادند و زندهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد حضرت رفتند. عایشه گفت: ای ابامحمد! جدت از دنیا نرفت جز آن روزی که پدرت از دنیا رفت؛ (یعنی تا او زنده بود، گویا خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم بود) فرمود: فراموش کردی که شبی تاریک در خانه ی خود با آهنی که دستت را شکافت و هنوز جراحتش باقی است، زمین اطاق را شکافتی و پارچه ی سیزی را که آن چه از خیانت گرد آورده بودی، در آن ذخیره کرده بودی، بیرون آوردی؛ و چهل دینار که وزن آن را نمی دانستی از آن گرفتی و میان دشمنان علی علیه السلام از قبیله ی تیم و عدی بخش کردی و به قتل او آسوده خاطر شدی؟

گفت: آری چنین بود.

[صفحه ۶۲]

هیچ مردمی با هم مشورت نکنند، جز این که به درستی رهبری شوند.

پاسخ سؤال در کودکی

حسین بن حمدان در کتاب هدایه به سند خود از امام حسن علیه السلام در حدیثی روایت می کند که:

در زمان کودکی مردی از حضرت سؤال کرد که: در حال احرام تخم شتر مرغی را عمدتاً خورده ام؛ فرمود: ای اعرابی! کلمه ی: عمدتاً را زیادی گفتی، (یعنی عمدتاً نبوده) گفت: راست گفتی از روی فراموشی بود، سپس پاسخش را فرمود.

[صفحه ۶۳]

در شگفتم از کسی که در غذا و طعام خود می اندیشد، ولی در غذای روحی خود تفکر نمی کند، شکم را از طعام زیان آور نگه می دارد، اما سینه ی خود را از موجبات تباهی و هلاکت انباشته می سازد.

به وعده وفا نمی کنید

و روایت شده که هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام شهید شد، کوفیان خدمت امام حسن علیه السلام آمده، آمادگی خود را در نصرت او عرضه داشتند، پس به آنها خیر داد که: به وعده وفا نمی کنید و چنان شد که فرمود؛ و چند مرتبه این خبر را عموماً و خصوصاً به آنها داد (یعنی گاهی نسبت به همه ی مردم کوفه می فرمود و گاهی نسبت به شخص خاص یا عده ی خاصی) و بعداً صحت گفتارش ظاهر شد.

[صفحه ۶۴]

به راستی پردیدترین چشمها آن است که در خیر نفوذ کند، و شنواترین گوشها آن است که موعظه را بپذیرد و از آن بهره مند شود، سالم ترین دلها دلی است که از شبهه ها پاک باشد.

بارانی از مروارید

صاحب کتاب مناقب فاطمه علیها السلام و فرزندان؛ به سند خود از اعمش از ابراهیم بن منصور روایت می کند که گفت:

حسن بن علی علیه السلام را دیدم که هنگامی که با جمعی برای استسقا (نماز باران) بیرون رفته بودند، به آنها فرمود: باران را بیشتر دوست می دارید یا تگرگ را یا لؤلؤ را؟ گفتند: یابن رسول الله! هر چه را شما دوست داری؟ فرمود: به شرط آن که کسی چیزی از آن برای دنیای خود بر ندارد، هر سه را می آورم.

پس هر سه را آورد؛ و دیدیم چیزهایی شبیه به ستاره را از بالا می گرفت و رها می کرد، مانند گنجشک می پرید و به جای خود می رفت.

[صفحه ۶۵]

اگر حاجتی تو را به مصاحبت مردان وادار سازد، با کسی همنشینی کن که چون با او مصاحبت کنی تو را زینت دهد و اگر او را خدمت کنی نگهدارت باشد و چنان چه از او

کمک خواهی، یاریت دهد و اگر سخن گویی تصدیقت کند و هرگاه درگیر شوی پشتیبانت شود.

فرشته ها و غذاهای بهشتی

و از قیصه روایت می کند که گفت:

با حسن بن علی علیه السلام به شام می رفتیم و آن حضرت، روزه بود (البته روزه در سفر جایز نیست؛ و شاید در همان روز حرکت روزه بوده اند و از مدینه بیرون رفته اند) و هیچ توشه و آبی و هیچ چیزی جز مرکب سواری همراهش نبود. پس چون شفق (بقیه ی نور خورشید که در طرف مغرب تا حدود یک ساعت و نیم از شب باقی است) پنهان شد و نماز عشاء را خواند، درهای آسمان باز شد و قندیل هایی آویخته شد و فرشته هایی غذاها و میوه ها و طشت ها و آفتابه ها آوردند و غذاها چیده شد و از هر گرم و سردی آوردند، و ما هفتاد نفر بودیم؛ با آن حضرت خوردیم تا سیر شدیم، بدون آن که چیزی کم شده باشد، دوباره بالا رفت.

[صفحه ۶۶]

وای بر شما، نمی دانید من چه کردم، به خدا قسم، عملی که من انجام دادم (اقدام به صلح در آن شرایط) برای شیعیانم بهتر است از آن چه آفتاب بر او طلوع یا غروب کرده است.

اطلاع از قتل عثمان

از ابن اشعث روایت می کند که گفت:

هنگام محاصره ی عثمان در خانه؛ با امام حسن علیه السلام بودم، پدرش او را فرستاد که برای عثمان آب ببرد؛ به من فرمود: ای ابن اشعث همین ساعت کسی که او را می کشد، بر او وارد می شود؛ و به مصر نمی رسد؛ و همان طور شد؛ تا عصر زنده نبود.

[صفحه ۶۷]

آن که خرد ندارد، ادب ندارد و آن که همت ندارد، مروت ندارد و آن که دین ندارد، شرم ندارد و کمال عقل مصاحبت نیکو با مردم است.

معجزه ای از آسمان

از محمد بن حجاره روایت می کند که گفت:

دیدم گله آهویی از جلوی امام حسن علیه السلام گذشتند، صیحه ای بر آنها زد و همه جواب دادند، تا از جلو حضرت رد شدند. گفتیم: یا ابن رسول الله! این معجزه ای راجع به وحشیها بود، معجزه ای راجع به امر آسمان به ما نشان بده؛ پس به

آسمان اشاره کرد، درها باز شدند؛ و نوری پیدا شد که به خانه های مدینه احاطه کرد، و زلزله ای ایجاد کرد که نزدیک بود، خانه ها خراب شود.

[صفحه ۶۸]

به خدا سوگند من حکومت را به معاویه واگذار نکردم، مگر از آن رو که یارانی (وفادار) نیافتم و اگر یاورانی (وفادار) داشتم، شب و روز با او می جنگیدم، تا خداوند میان من و او حکم نماید، اما من، کوفیان را شناخته و آزمودم، و افراد فاسد آنها شایستگی مرا ندارند، آنان مردمانی بی وفایند و عهد و پیمانی نمی شناسند، نه در قول و نه در عمل ...

مشاهده ی دریاها در مسجد

از جابر روایت شده که گفت:

در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امام حسن علیه السلام گفتم: دوست دارم معجزه ای به من نشان دهی که از تو نقل کنم؛ پس حضرت پای خود را به زمین زد، و دریاهایی به من نشان داد که کشتیها در آن می رفتند؛ و از ماهیهای آن گرفت و به من داد، گفتم؛ پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ ماهی را به منزل بردم و دو سه شب از آن خوردیم.

[صفحه ۶۹]

ای آدمیزاد! از آن هنگام که از مادرت زاده شده ای، هم چنان عمرت را می گاهی، پس آن چه در

اختیار داری برای آینده ات بگیر که مؤمن توشه می اندوزد و کافر بهره ی (آنی) می برد.

خانه از زمین بلند شد

زید بن ارقم روایت می کند که گفت:

در مکه در خدمت آن حضرت بودیم، از او معجزه ای خواستیم که در کوفه آن را برای دیگران نقل کنیم.

پس دیدم آن حضرت تکلمی کرده و خانه را از جای خود حرکت داده در هوا بالا برد، اهل مکه در آن هنگام غافل بوده و تکبیر می گفتند، بعضی گفتند، او ساحر است؛ بعضی دیگر گفتند اعجوبه است. پس خانه همین طور در هوا بود تا جمع زیادی از زیر آن عبور کرده، پس حضرت آن را به جای خود برگرداند.

[صفحه ۷۰]

حسیب من، جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: که خلافت و رهبری از آن دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگان اوست. هیچ کدام ما نیست جز آن که کشته شود یا مسموم گردد.

انتقال مسجد به معجزه ی حضرت علیه السلام

از سعد بن معبد روایت شده که گفت:

حضرت امام حسن بن علی علیه السلام را در مکه دیدم، به کلامی تکلم فرمود و خانه را از جای خود بلند کرده یا به مکان دیگری انتقال داد، ما از این ماجرا تعجب کرده و گفتگو می کردیم و باور نداشتیم تا آن که آن حضرت را در مسجد اعظم کوفه دیدار کرده و به او گفتیم: آیا شما نبودید که چنین و چنان کردید؟ حضرت فرمود: اگر بخواهم مسجد شما را به خم بغه که محل تلاقی نهر فرات و نهر اعلی است انتقال می دهم! عرض کردیم: این کار را انجام بدهید. حضرت مسجد را به آن مکان آورده و بعد به جای خود بازگردانید؛ پس از آن در کوفه معجزات آن حضرت را تصدیق کردیم.

[صفحه ۷۱]

شب جمعه ای مادرم فاطمه علیهاالسلام را در محراب عبادت دیدم که تا دمیدن فجر به رکوع و سجود مشغول بود و پیوسته با ذکر نام مرد و زن مؤمن دعای فراوان برایشان می نمود، ولی برای خود دعایی نکرد، گفتم: مادر! چرا همان گونه که برای دیگران دعا می کنی، برای خویشتن دعا نمی کنی؟ فرمود: پسر! نخست، همسایه و سپس خویشتن.

جوشیدن شیر و غسل از ستون مسجد

ابراهیم بن کثیر روایت کرده که:

حضرت امام حسن علیه السلام را در مسجد مدینه دیدم، حضرت طلب آب فرمود، پس از زمانی از ستون مسجد آب شروع به جوشیدن کرد و حضرت آشامید و به اصحاب نیز آشامانید. سپس فرمود: اگر بخواهید با شیر و غسل شما را سیراب کنم؟ گفتیم: چنین کنید.

پس حضرت از ستون، در مقابل روضه ی که در آن قبر حضرت فاطمه علیهاالسلام است، ما را با شیر و غسل سقایت فرمود.

[صفحه ۷۲]

خوب ترین خوبی ها، اخلاق نیک است.

پاسخ مارها به حضرت علیه السلام

محمد بن همام روایت کرده که:

حضرت امام حسن علیه السلام را دیدم که مارها را خوانده و آنها به حضرت پاسخ داده و نزد حضرت حاضر شدند و به دست و پای حضرت پیچیدند. سپس ایشان آنها را رها کرد.

[صفحه ۷۳]

از نشانه های جوان مردی اصلاح مال است ...

باد مسخر حضرت علیه السلام بود

کدیر روایت کرده که:

آن حضرت باد را در دست خود محبوس کرده و فرمود: دلتان می خواهد آن را کجا رها کنم؟

اصحاب گفتند: به منزل فلان و فلان؛ حضرت آن را رها کرده و بعد آن را خوانده و باد مراجعت کرد.

[صفحه ۷۴]

فرصت ها به شتاب از دست می رود و به کندی باز می گردد.

نشانی های جنین گاو

عبدالله بن عباس روایت کرده که:

گاوی که به دست قصابی بود، از جلوی حضرت امام حسن علیه السلام عبور کرد. حضرت فرمود: این گاو به گوساله ی ماده ای آبستن است که لکه ی سفیدی در پیشانی او هست و بالای دم او نیز سفید است. پس همراه قصاب رفتیم تا گاو را ذبح کرد و گوساله ای به همان صورت که حضرت فرموده بود، در شکم او دیدیم.

[صفحه ۷۵]

نابودی مردم در سه چیز است: تکبر، آزمندی و حسد.

تهیه آب و غذا از سنگ

ابی الاحوص روایت کرده که:

با حضرت حسن بن علی علیه السلام در عرفات بودیم و عصا و آنچه با آن زراعت می کنند، با ایشان بود. پس هر گاه اصحاب آب می خواستند یا حضرت میل آنان را به آب می دانست، با عصایش بر سنگ زده، از آن سنگ آب می جوشید و هم چنین برای آنان از سنگ طعام بیرون می آورد.

[صفحه ۷۶]

فرزندم تا کسی را درست نشناخته ای، با او دوست مشو.

زنده کردن مرده به اذن پروردگار

حضرت ابی جعفر باقر علیه السلام روایت می کند که:

جمعی نزد امام حسن علیه السلام آمده و به ایشان عرض کردند: از آن عجایی که پدر بزرگوارت به ما نشان می داد و نزد شماست به ما نشان بده، حضرت فرمود: به آن ایمان می آورید؟ همگی گفتند: آری، به خدا سوگند، ایمان می آوریم.

حضرت به اذن پروردگار مرده ای را برای آنان زنده کرد. پس همگی گفتند: گواهی می دهیم که تو به راستی پسر امیرالمؤمنین علیه السلام هستی. ایشان نیز مانند این؛ معجزات بسیاری به ما نشان می داد.

[صفحه ۷۷]

هر جماعتی که به مشورت و هم فکری با یکدیگر پرداختند، به کمال مطلوب رسیدند.

تو امروز یا فردا کشته می شوی!

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب صفین نصر بن مزاحم در حدیثی طولانی روایت می کند که:

عبیدالله پسر عمر خطاب، برای امام حسن علیه السلام پیغام داد که: با تو مطلبی دارم به ملاقات من بیا. حضرت به دیدن او رفت؛ عبیدالله گفت: پدرت اول امر (ابتدای اسلام) و آخر کار (در زمان خلافت) خون قریش را ریخته و مردم از او غضبناک هستند. اگر می خواهی او را از خلافت خلع کنیم و تو را نصب نمائیم. حضرت فرمود: هرگز ممکن نیست، ای پسر خطاب! به خدا گویا می بینم که تو امروز یا فردا کشته شده ای، و به زودی خدا تو را به رو به زمین می زند، پس اندکی آرام باش. نصر می گوید: به خدا! یک روز بیشتر نگذشت که عبیدالله کشته شد. و امام حسن علیه السلام به جنازه ای رسید، مشاهده کرد که عبیدالله بن خطاب است که کشته شده است.

پاورقی

[۱] ذریفه النجاج.

[۲] قصص الانبیاء.

[۳] مصابیح القلوب.

[۴] حدیقه الشیعه.

[۵] مصابیح القلوب.

[۶] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان خانه اش که رحلت فرمود توسط علی علیه السلام دفن شد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

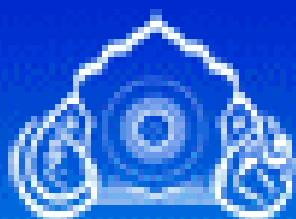
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

